

## میرسه پر پیشانی

همراه با شهید ناصر کاظمی، فرماندار و فرمانده سپاه پاوه

پنج شش نفری را سرو و صدا سوار  
دیررسید. چکمهای بلند تراورنوش  
پر از گل بود و کلاه کشی را از سرش  
برداشت و سنتی به موهای زولیده اش  
نگذید. معلوم بود رفته سرکشی. با  
اینکه براز مر جا در کار منسوب  
کاشته است بود خود منصب ظارت می  
کرد. یکبارست رفت بالا سرنشه. طرح

سوارهای شدید و تا آخر هم پول بایت  
رانتی دادیم. ناصر تراحت شد و

گفت: چرا کمی خوتان را بگردید؟  
کنید؟ اصل ندیده بروند یک روختان

می کنید! ما همچه محل بودیم صیب  
شند و همه نهضه ها پایین رد می  
تازه توی مدرسه با هم برویم و

عصرهای توی کوچک بازی خود را کرد  
می خوردیم. ناصر توی نیم

پرسپولیس بود. برای چه های تم فوتیل درست

کمی بجهان ایاس مای یک شکل

وسط منطقه بود که باید ازش رد می  
تریبیت بینی را اتفاق داشت. همان‌یاری

برای شنوندگان خوبی داشت. همان‌یاری

تغییر می کردند. ساختن فرمانداری

شیک بود و میلان داشت. اما کاظمی

تغییر می کردند که اینجین کردند که برای

مراسم جلوی شاه مسابقه داشتند.

ناصر همین آنها بود. هردو ترین

استفاده نمی کرد. اتاق کارش

ساده بود.

روزی که فرستادن شوی و

رضیایی هایش را پرفسور زده بود و

استخوان سستش جوش خورد و گوچ را

باز کر کنند تا قیل ازآن حق به مادریش

نگفته بود همه این کارها را کارده تاتوی

این برگنامه شرکت نکند.

کارکنده پس کوچه های محله پر از

پلاکاردهای راهنمایی داشتند که اصر روزی

می پوشید، عین مردم همانگاه، کلاه

راست ایستادند و تا آخر همانطور استاده

دشمنی کشیدند که شناسنده و بیشتر با

لایاس و زیشی می گشتند. با امام جمعه

باور حرف زد و بعد از مدتی مویاره نماز

جذبی است و محبور بود مخفی

کارکنده پس کوچه های محله پر از

پلاکاردهای راهنمایی داشتند که اصر روزی

می نوشید و می زد به درو و دیوار

کوچه بنست، دان گوچه سه راه

دارد... اینها را نمی نوشت که اکنکی

از سمت موسره فرار کرد بداند چه کار

کرد. نه تنی باید از اوضاع می گفت. دوره اول

عملیات را مرمومی کردند ناصر کمی

## حق بی انتها

آن دستهای عاشق و غرق دعا کجاست؟

آن چشم های خسته و درد آشنا کجاست؟

ای عشق! این سخاوت آن شانه ها کجاست؟

اندیشه کن از قیام دیرینه خون

بادیده طوفانی تاریخ تکر

آینده خاک را در آینه خون

هفته تاریخ را آینه است

اندرین آینه خود را بگیرید

فرهاد شویم و عاشقی پیشه کنیم

این صخره که پیش رویمان ایستاده است

شیطان هوی است، عشق را تیشه کنیم

ما مانده ایم و هق هق بی انتیمان

رویده گل شاقیق از سینه خون

بادیده

ای جماعت جنگ یک آینه است

لحظه ای از این همیشه بگذرید

شاید که به عشق نیک آینه کنیم

این صخره که پیش رویمان ایستاده است

شاید این همیشه خود را بگیرید

ساخته ای از سینه خود را بگیرید

شاید این همیشه خود را بگیرید